**مبارزه مبارزه با فساد**

**باستانی پاریزی،**

کار مبارزهء با فساد امروزی و دیروزی نسیت.از روزیکه آدم ابو لابشر پا بدنیا نهاد ام الفساد را هم بهمراه آورد و خود و فرزندانش«مفسد فی الارض»شدند.هر روز بنحوی آنان را ازین‏ کار منع کردند،اما چه سود که هر روز دری تازه بر وی فساد گشوده شد تا کار بدینجا رسید که امروز در بلاد بآشکار و جهر هرزه‏گی‏ها میشود.

بحث ما تاریخچهء فساد نیست چه اگر اغراق نباشد باید بگوئیم قسمت عمدهء صفحات تاریخ بشر را مداد هرزگی‏ها آلوده است،و هم چنین بحث از فساد خلق اللّه هم نمیتوان کرد که مثنوی هفتاد تن کاغذ شود،اگر تمام استوانه‏های انبار کاغذ اطلاعات و کیهان را هم بدان سیاه کنند،باز کم بود خواهد داشت.

درینجا از دو سه نحوه مبارزهء با فساد در دستگاه بزرگان و امیران بحث میکنیم و با توجه باینکه‏ ننگ امیران و مرگ فقیران صدا نداشته است،باز هم در زوایای تاریخ اشاره‏ای باین امر می‏بینیم.

امروز شنیده‏ایم که بعد از فرمان منع پیاله‏فروشی در دکه‏ها گروهی مشروب را دور از چشم‏ پاسبانان محتسب آمیخته با پپسی و کانادادرای میآشامند ولی بشنوید که از راه آب حمام برای این‏ منظور هم میتوان استفاده کرد:

«تیمور قاآن،نواده قوبیلای قاآن-حاکم مغول-عظیم شراب دوست بود و چندانک قاآن‏ او را نصیحت میکرد و باز خواست میفرمود مفید نبود،تا غایتی که سه نوبت او را چوب زد و چند محافظ بر او گماشت تا او را نگذارند که شراب خورد،دانشمندی«رضی»لقب از بخارا ملازم او می‏بود و دعوی علم کیمیا و سیمیا و طلسمات میکرد و بشعبده و فریب خود را در دل او شیرین کرده بود و همواره‏ پنهان با تیمور قاآن دور کنند نمیتوانستند،چه مردی خوش مجالسه و لطیف در محاوره رفتند و حمامی‏ را میگفتند تا پنهان،شراب بجای آب در جوی میریخت تا بلوله بحوض حمام میرفت و ایشان میخوردند. کز یک بانان بران حال وقوف یافتند و در بندگی قاآن عرضه داشتند،فرمود تا رضی را بقهر و زجر از او جدا کردند...»1

این نحوه‏ای از باده‏خواری پنهان بود،فسق و فجور را هم در دستگاههای بزرگان قدیم‏ گاهی دیده‏ایم...امروز کسی انکار نمیکند بسیاری از پارک‏ها و ساختمانهای شمال شهر و غرب تهران‏ متعلق بزنان زیباروئی است که پاتوق بزرگان و پولداران است و بسیاری از متمکنین علاوه بر خانهء شخصی و خانوادگی،خانه‏هائی در گوشه و کنار شهر پنهانی دارند که محل شراب و عیش نهان آنان‏ است،و این درست مشابه خانه‏هائی است که چند سال قبل در جراید مصری معلوم شد در قاهره و اسکندریه خاص میلیونرها ترتیب داده شده است،و خلاصه هر کدام یک خانهء روز و چند خانهء شب داشتند. و عجب آنست که خانه‏ای چند از آن مراکز را متعلق بچند تن از وزرا دانستند و البته خوانده‏اید (1)ص 272 جامع التواریخ.

که در ایران هم،هم امسال که ناگهان دولت به حسبت افتاد،چند تن-زن و مرد-را که در نظر دولتیان نا آشنا نبودند در جمع فساد یافتند و پرده بر آن کشیدند.اکنون از روزگار سلطان محمود و مسعود غزنوی هم سخنی از مبارزهء با فساد بشنوید:

«...و از بیداری و حزم و احتیاط این پادشاه محتشم(مقصود سلطان مسعود غزنوی پسر سلطان‏ محمود است)یکی آن است که بروزگار جوانی که به هرات می‏بود و پنهان از پدر شراب میخورد، پوشیده از«ریحان»خادم فرود سرای خلوتها میکرد و مطربان میداشت مرد و زن،که ایشان را از راههای نبهره نزدیک وی بردندی،در کوشک باغ عدنانی فرمود تا خانه‏ای برآورند خواب‏ قیلوله را.و آن را مزملها ساختند و خیشها برآوردند،چنانکه آب از حوض روان شدی و بطلسم‏ بر بام خانه شدی و در مزملها بگشتی و خیشها(1)تر کردی.و این خانه را از سقف تا بپای زمین صورت‏ کردند،صورتهای الفیه،از انواع گرد آمدن مردان با زنان،همه برهنه،چنانکه جمله آن کتاب‏ را صورت و حکایت نقش کردند.و بیرون این صورت‏ها نگاشتند فراخور این صورتها،و امیر بوقت‏ قیلوله آنجا رفتی و خواب آنجا کردی و جوانان را شرط است که چنین و مانند این بکنند!»2

اصولا داستان روابط سلطان محمود و فرزندش مسعود از داستانهای دلکش و عجیب تاریخ‏ است.آن پدر بر این پسر همه جا جاسوسان و مشرفان گماشته بود و پسر هم در دستگاه پدر جاسوسها داشت و از عجایب آنکه پدر و پسر هر دو از هم میترسیدند و کار بانجا رسید که در اواخر عمر محمود در فکر آن بود که مسعود را از ولایتعهدی خلع کند که اجل مهلتش نداد و بالاخره مسعود بسلطنت‏ رسید و این سرگذشت مفصل دارد که جای ذکر آن اینجا نیست.

سلطان محمود بوسیلهء نامهء محرمانه‏ای مطلع شد که در فلان گوشهء باغ عدنانی،طرف راست‏ در کنار حوضی بزرگ،چنین خانه‏ای برای سلطان مسعود ساخته‏اند و شب و روز هم دو قفل بزرگ‏ بر در آن زده‏اند و خادمی بنام بشارت قفل‏دار این خانه است.

سلطان محمود پس از خواندن این نامه با نوشتکین خادم مخصوص خود مذاکره و تصمیم‏ کردند که سواری تندرو را با اختیارات تام برای کشف این حقیقت به هرات بفرستند.البته سلطان‏ غافل بود که نه تنها نوشتکین غلام خاصهء او جاسوس مسعود است بلکه خواهرش حرهء ختلی نیز همه‏ (1)دربارهء خیش و خیش خانه که در این جا نام برده است،ظاهرا میتوان گفت منازلی را که برای‏ مناهی و ملاهی ترتیب میداده‏اند خیشخانه میگفته‏اند،تقریبا نمونهء همان اما کنی که امروز بنام اماکن‏ فساد خوانده میشود و جای عیش و نوش پنهان از دیگران است،کلمهء خیش معنی پارچه و پارچهء سفید میدهد و شاید چادرهای ظریفی بوده است که در باغها و خانه‏ها بدین منظور میزده‏اند.

ابو حامد کرمانی در بدایع الازمان ص 86 مینویسد:«...در کرمان مجال مردم تنگ شده بود و وجوه دواوین اندک و ترکان گرسنه و بینوا،چون تاجیکان را دیدند در خیش خانه عیش خزیده‏ و دراعه وقار بر کشیده و صدرهء طیش برگزیده،پنداشتند که مالی و منالی دارند و به ترکان نمی‏دهند.»

منصور از آئین پادشاهی دو چیز پسندیده اختراع کرد.یکی خیش خانهء کتان که از برای دفع‏ گرما میزنند و آنرا بآب تر میکنند و در غایت خنکی میباشد و پیش از منصور اکاسره و متنعمان را رسم چنان بود که در گرما یک خانه را گل اندود کردندی و در آنجا نشستندی و این زحمتی تمام بود چون خیش خانه بساخت مردم بیاسودند،دوم اسب نوبت....(ص 105 تجارب السلف

(2)تاریخ بیهقی چاپ تهران ص 124.

یغما » شماره 127 (صفحه 521)

اخبار دربار را به مسعود میرساند.نوشتکین همانشب سواری را بطرف مسعود فرستاد و جریان را باو گفت. روز بعد سوار مخصوص را بحضور محمود برد،محمود گفت دوات و کاغذ بیاورند،آنگاه‏ بخط خویش نوشت:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم،محمود بن سبکتین را فرمان چنانست،این خیلتاش را که بهرات‏ به هشت روز رود،چون آنجا رسید،یکسر تا سرای پسرم مسعود شود و از کس باک ندارد و شمشیر برکشد و هر کس او را از رفتن باز دارد،گردن وی بزند و همچنان بسرای فرورود و سوی پسرم‏ ننگرد و از سرای عدنانی بباغ فرورود و بر دست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانه‏ای‏ بر چپ،درون آن خانه رود و دیوارهای آنرا نیکو نگاه کند تا بر چه جمله است و در آن خانه بیند و در وقت باز گردد چنانکه با کس سخن نگوید و بسوی غزنین باز گردد،و سبیل قتلغ تکین،حاجب‏ بهشتی آنست که برین فرمان کار کند اگر جانش بکار است و اگر محابائی کند جانش برفت و هر یاری که خیلتاش را بباید داد بدهد،تا بموقع رضا باشد،بمشیة اللّه و عونه،و السلام.»1

این نامه را مهر کردند و خیلتاش گرفت و با 5 هزار ردم بسوی هرات روان شد.

ازطرف دیگر سواری را که قبلا نوشتکین فرستاه بود و مسعود گفت تا«گچ گران» را بخوانند و خانه و دیوار را سفید کردند و دوباره مفروش نمودند تا سوار بعدی برسد!

«خیلتاش دررسید و از اسب فرود آمد و شمشیر برکشید و دبوس درکش گرفت و اسب‏ بگذاشت،در وقت قتلغ تکین بر پای خاست و گفت چیست؟خیلتاش پاسخ نداد و گشادنامه بدو داد و بسرای فرو رفت،قتلغ گشادنامه بخواند و بامیر مسعود داد و گفت چه باید کرد؟امیر گفت هر فرمانی‏ که هست باید بجای آورد.هزاهز در سرای افتاد و خیلتاش میرفت تا بدر آن خانه و دبوس درنهاد هر دو قفل بشکست و در خانه باز کرد و در رفت،خانه‏ای دید سپید،پاکیزه،...بیرون آمد و پیش‏ امیر مسعود زمین بوسه داد و گفت بندگان را از فرمان برداری چاره نیست و این بی‏ادبی بنده بفرمان‏ سلطان محمود کرد و فرمان چنانست که در ساعت که این خانه بدیده باشم باز گردم.اکنون رفتم».

مسعود برای اینکه نتیجه را قطعی‏تر و مطمئن‏تر جلوه دهد گفت،سایر اماکن این کاخ و سایر کاخها را نیز ببین و سپس باز گرد،مبادا جائی را ندیده باشی و دستور داد همه جا را باو نمودند و معلوم سد که در دستگاه مسعودی اصلا فساد نیست.

«پس نامه‏ها نبشستند بر صورت این حال و خیلتاش را ده هزار درم دادند و باز گردانیدند»... و چون خیلتاش به غزنین رسید و آنچه بود بتمامی باز گفت و نامه‏ها نیز بخوانده آمد،امیر محمود گفت:بر این فرزند من دروغها بسیار میگویند،و دیگر آن جست‏وجویها فرا برید.»

بدین طریق داستان یک مبارزه با فساد بپایان رسید.مبارزه‏ای که بتوسط یکی از دینداترین‏ امیران یعنی سلطان محمود که 17 بار فقط برای اعتلای اسلام بهندوستان لشکر کشید و آن سرزمین‏ را زیر و رو کرد و احمد ینالتکین،یکی از غلامان خود را برای حفظ بیضهء اسلام امارت هندوستان‏ داد:...«و این احمد مردی شهم بود و او را عطیه‏ی امیر محمود گفتندی و بد و نیک بمانستی، و در حدیث مادر و ولادت وی و امیر محمود سخنان گفتندی و بوده بود میان آن پادشاه و مادرش‏ حالی بدوستی!!حقیقت خدای عزوجل داند.2

(1)بیهقی-ص 125

(2)بیهقی-ص 401